

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این نظریه بود که رابطه‌ی بین مدیران و اشخاص اعتباری وکالت باشد. و وکالت هم خودش به دو نحو تصویر می‌شود یکی این‌که بگوییم مدیران وکیل خود شخص اعتباری هستند، دو: این‌که بگوییم که مدیران وکیل مؤسسين هستند یا وکیل سهامداران هستند یا وکیل هیأت عمومی هستند، هیأت یا بعضی جاها هیأت امناء هستند. پس مجموعاً دو تفسیر و تصویر برای وکالت هست. مناقشاتی که در مقام وجود دارد سه دسته بودند، یک: مناقشاتی که به اصل مسأله‌ی وکالت بود، آن‌ها بررسی شد. دو: مناقشاتی که به تصویر اول وارد است که ما بگوییم این مدیران وکیل از خود شخص اعتباری هستند و مناقشات دسته‌ی سوم مناقشاتی است که به تصویر دوم وارد است که بگوییم مدیران وکیل آن آدم‌هایی هستند که وجود دارند حالا یا به عنوان مؤسس یا به عنوان سهامدار یا به عنوان هیأت عمومی. «الاشکالات الخاصة» بعد از این‌که از اشکالات عامه که علی‌کلا النظرین جاری بود و بحث کردیم حالا اشکالات خاصه. اشکالات خاصه هم خودش دو قسم است دیگر، اشکال و تصویر اول و اشکال و تصویر دوم.

«الاشکالات الخاصة: الإشکال علی التصور الأول. الإشکال الأول: فقدان أهلية الشخص الاعتباری فی التصرف» اشکال اول این است که خب حاصلش البته یک‌خرده عبارت‌پردازی زیادی دارد ولی حاصل و لبّ مطلب این است در اشکال اول که وکیل در جایی درست است که خود موکل توانایی آن کار، صلاحیت انجام آن کار را داشته باشد، حالا به‌جای این‌که خودش برود انجام بدهد وکیل می‌گیرد. اما ما در شخص اعتباری که چون دارای اراده نیست، دارای شعور نیست شخص اعتباری، پس خودش صالح برای انجام این امور که وکیلش یعنی مدیر می‌خواهد انجام بدهد خودش صلاحیت ندارد، پس چه معنا دارد که بگوییم این وکیل آن شخص اعتباری است، این حاصل اشکال اول که توی همین جمله‌ای که آمده خلاصه می‌شود «فقدان أهلية

الشخص الاعتباری فی التصرف» فاقد بودن اهلیت شخص اعتباری در تصرفاتی که مدیر می‌خواهد انجام بدهد به عنوان وکالت. «فی العادة يكون إعطاء الوكالة نافذاً عند ما يكون الأصل نفسه قادراً على القيام بموضوع الوكالة» در عادت و عرفی که بین عقلاء رایج است و هم‌چنین بین متشرعه این است که می‌باشد اعطاء وکالت نافذ در کجا؟ نزد زمانی که بوده باشد اصیل خودش قادر بر قیام به موضوع وکالت. وقتی خودش می‌تواند انجام بدهد حالا به جای خودش می‌گوید تو، به وکیلش و کسی را وکیل می‌کند می‌گوید تو برو انجام بده. «على حين» گفتیم این علی‌ها این‌جا به معنای «فی» است «فی حين أن الإجراءات التي يقوم بها المدير لصالح الشخص الاعتباری ليست أموراً يمكن للشخص الاعتباری القيام بها.» درحالی که اجراءات و عملیاتی که قیام می‌کند به آن اجراءات و عملیات مدیر برای صلاح شخص اعتباری این اجراءات اموری نیست که خود شخص اعتباری قیام به آن‌ها بتواند بکند. پس بنابراین شرط وکالت وجود ندارد این‌جا که ما بگوییم مدیر وکیل شخص اعتباری است، بگوییم مثلاً این مدیرعامل بانک فلان این وکیل خود بانک فلان هست، مثلاً بانک سپه، بگوییم این آقا وکیل بانک سپه است معنا ندارد، یا بگوییم آقای کذا وکیل مثلاً بانک مرکزی است، نه بانک مرکزی یک امر یک شخص اعتباری است که قدرت انجام این امور را ندارد تا حالا وکالت بدهد به آقای فرزین مثلاً بگویند تو وکیل ما هستی. «و بعبارة أخرى، فإنّ الفرض فی الوكالة هو نفاذ إرادتين: إرادة الموكل الذي يمنح النيابة و يحدّد سلطة الممثل، و إرادة الوكيل الذي يؤدّي الأعمال الحقوقية» به عبارت دیگر، این چون در کلمات خود حقوقدان‌ها این تعبيرات مختلف آمده از این جهت جمع شده و الا دیگر حالا تکرار یک مقداری هست، می‌گویند خلاصه ما در باب وکالت دوتا اراده درحقیقت نفوذ دارد و انفاذ می‌شود؛ یکی اراده‌ی موکل است که او با اراده‌ی خودش می‌آید یک نفری را وکیل و نائب مناب و قائم مقام خودش می‌کند، یکی هم اراده‌ی آن موکل است که با اراده‌ی اعمال مختلف، کارهای مختلفی که به عهده‌اش گذاشته شده می‌رود آن‌ها را به منصبی ظهور و بروز می‌رساند. پس آن‌جا دوتا اراده کار می‌کند در موارد وکالت، و حال این‌که در مورد شخص اعتباری ما دوتا اراده نداریم، بلکه فقط اراده‌ی کی را داریم؟ مدیر را داریم، اما دیگر اراده‌ی بانک را نداریم یعنی خود شخص اعتباری را نداریم «و بعبارة أخرى، فإنّ الفرض

فی الوكالة» آن چیزی که فرض می‌شود در باب وکالت آن نفوذ دوتا اراده هست، یکی اراده‌ی موکلی که این موکل اعطاء می‌کند نیابت را به شخص دیگری و تحدید می‌کند و مشخص می‌سازد سلطه‌ی آن ممثل و آن کارگزار را، این یک اراده. اراده‌ی دوم: «و إرادة الوكيل الذي يؤدي الأعمال الحقوقية» وکیلی که انجام می‌دهد آن کارهای حقوقی‌ای که به گردنش گذاشته شده. «فی حین» درحالی‌که «لا وجود لأی إرادة فیما یتعلّق بالأشخاص الاعتباریین» و حال این‌که هیچ اراده‌ای وجود ندارد در اموری که تعلق به اشخاص اعتباریین می‌گیرد «ما عدا إرادة المدراء» فقط اراده‌ی مدرا است. پس در وکالت‌ها دوتا اراده نقش دارند اما این‌جا فقط یک اراده وجود دارد. حالا که این‌جوری است پس این فرضیه‌ی اول و تصویر اول را نمی‌توانیم بپذیریم. بله «و هو ما یُسَمَّى بإرادة الشخص الاعتباری.» این همان اراده‌ی مدرا است که البته نامیده می‌شود روی تسامح به اراده‌ی شخص اعتبار. «و بعبارة ثالثة» حالا همین مطلب را به عبارت سوم «أنّ الوكالة متقومّة بإیکال الصلاحيات - التي يمتلكها الموکل - إلى الوکیل» به عبارت دیگر وکالت اصلاً متقوم است ساختارش متقوم به چی هست؟ به این است که آن صلاحیت‌هایی که موکل دارد آن صلاحیت‌ها را بتمامه یا ببخشه آن را بدهند به یک کسی، اگر بتمامه باشد می‌گویند وکیل مفوض است، اگر بخشی باشد نه. پس بنابراین این اصلاً وکالت به این متقوم است و حال این‌که شخص اعتباری اصلاً صلاحیتی ندارد که بخواهد بدهد به دیگری تا بگوید شما این وکیل اوست. «و بعبارة ثالثة أنّ الوكالة متقومّة بإیکال» به واگذار نمودن صلاحیت‌هایی که در اختیار دارد آن صلاحیت‌ها را موکل، خب واگذار کردن آن صلاحیت‌ها را به کی؟ به وکیل «و كما مرّ بنا فإنّ الوکیل إنّما يقوم بتنفيذ إرادة و رغبة موکله» همان‌طور که گذشت سابقاً گفتیم وکیل قیام می‌نماید به تنفیذ اراده و میولات موکلش، آنچه رغبته اوست، مورد میل اوست، خواسته اوست، پس وکیل اراده‌ی موکل را و رغبات و تمایلات و خواسته‌های او را تحقق می‌بخشد، شخص اعتباری که اراده ندارد، تمایلی ندارد، رغبته ندارد که این بخواهد او را «علی حین» درحالی که «أنّ الشخص الاعتباری فاقد للإرادة والإدراک و الشعور و لیس قادراً علی إیکال عمل ما إلى الآخین.» فاقد اراده و شعور است و قادر هم نیست که کار را به دیگری واگذار بخواهد بکند. این اشکال. «الجواب یمکن الإجابة عن هذا الإشکال

بطریقتین: الجواب النقضی بعد الجواب الحلی» به این اشکال به دو نحو جواب داده شده که حالا ببینیم درست است یا نه؟ جواب اول جواب نقضی است، جواب نقضی این است که آقای حقوقدان یا آقای اقتصاددان یا هرکسی که شما این اشکال را می‌کنید به نظریه‌ی اولی در باب وکالت، می‌گوییم توی عالم پیش همه‌ی عقلای عالم مسلم است که اگر یک مشکلی برای یک بانکی پیش بیاید مثلاً ورشکست بشود بعد خب کسانی که سهامدار هستند یا کذا هستند می‌روند به دادگاه مراجعه می‌کنند. توی همه‌ی عالم پذیرفته است قبول دارند همه که این جا از طرف بانک کسی را وکیل می‌کنند توی دادگاه هم برود دفاع کند. خب چطور این جا قبول است؟ حالا که این جا قبول است که می‌شود برای شخص اعتباری وکیل گرفت که برود توی دادگاه دفاع کند، حالا که می‌شود وکیل گرفت برای دادگاه حالا نمی‌شود خود مدیر آن امر اعتباری وکیل آن امر اعتباری باشد؟ چه فرقی بین این دوتا می‌کند که آن مسلم پذیرفته است هیچ حقوقدانی هیچ اقتصاددانی آن جا اشکال نمی‌کند که نه آقا نمی‌شود وکیل گرفت برای این که برود توی دادگاه، همه می‌پذیرند؛ خب حالا که شما آن جا وکالت را می‌پذیرید که آن وکیل آن امر اعتباری می‌شود وکیل آن شرکت می‌شود، وکیل آن صندوق می‌شود، وکیل آن بانک می‌شود و هكذا شخصیت‌های اعتباری دیگر. خب حالا بگو رابطه‌ی خود مدیر هم با آن شخص اعتباری هم رابطه‌ی چی هست؟ وکالت است مع الفرق بینهما که آن جا وکالت درست بود این جا وکالت درست نباشد ...

س: ...

ج: اگر قبول نداشت وکالتش به حضرت عباس است چون همه‌ی عقلای عالم قبول دارند.

س: ...

ج: اشکال همین است نقضی همین است یعنی همه آن را قبول دارند توی عالم همه قبول دارند که فلان شخص اعتباری فلان شخص اعتباری اگر یک دعوایی درست شد در دادگاه می‌آیند برای این شخص اعتباری وکیل می‌گیرند می‌گویند این وکیل برود چکار کند؟ برود دفاع کند. خب چطور این جا وکالت قبول

است اما این‌که خود مدیران خود این رؤسا وکیل باشند از طرف آن شخص اعتباری این قبول نیست اشکال دارد؟ حالا این بالاخره حالا فعلاً اشکال نقضی بعدش مناقشه می‌کنند حال آن.

«يمكن الإجابة عن هذا الإشكال بطريقتين: الجواب النقضی لا شك فی أن مدراء الأشخاص الاعتباريين - مثل الشركات - يقومون باتخاذ وكلاء لأولئك الأشخاص فی الدعاوى التي تُطرح فی المحاكم لمصلحة الشركة أو فی ضررها لأجل الدفاع عن حقوق أولئك الأشخاص» شکی نیست که مدیران اشخاص اعتباری مانند شرکت‌ها برای اشخاص اعتباری یک مثال می‌زند مثل شرکت‌ها مثلاً، این مدیران اشخاص اعتباری قیام می‌کنند و اقدام می‌کنند باتخاذ وکیلانی برای آن اشخاص اعتباری در مورد دعاوی‌ای که طرح می‌شود در محاکم و دادگاه‌ها، حالا یا به مصلحت آن شرکت که خودشان از یک جایی طلبکار هستند، چی هستند، نمی‌رود بدهد. خب آن‌ها هم انکار می‌کنند. دادگاه تشکیل شده، این‌جا این مدیران وکیل می‌گیرند که برود توی دادگاه دفاع کند به مصلحت این شرکت. یا در ضرر آن. محاکمی که در ضرر این شرکت‌ها کسانی بر علیه این شرکت دعوا دارند، رفتند به دادگاه مراجعه کردند، حالا این کسی را وکیل قرار می‌دهد مدیر که تو برو توی دادگاه دفاع کن. «أو فی ضررها» تو بله، اتخاذ می‌کنند وکلاء در این موارد، برای چی؟ «لأجل الدفاع عن حقوق» آن اشخاص که محل ... به دادگاه راجع به آن‌ها مراجعه شده. «وهذا یشیر إلى حقيقة وهي أن الوكالة من قبل الشخص الاعتباری هي أمر معقول وعقلانی تماماً»، هذا؛ یعنی این‌که مدراء قیام به این‌کار می‌کنند، قیام به أخذ وکیل می‌کنند برای امر اعتباری؛ این اشاره می‌کند به یک حقیقت و یک واقعیتی که آن واقعیت چیه؟ «أن الوكالة من قبل الشخص الاعتباری». این وکالت یک امر معقول و عقلایی است به‌طور تام و تمام و بدون مناقشه. حالا «وإن ادعی أن هذا العمل فی الحقيقة استئجار شخص ما للدفاع عن حقوق الشركة وإن كان فی الظاهر یسمى وكالة»؛ اگر یک کسی بیاید این‌جا بگوید آقا، این قبول است که کسی را مدیران می‌گیرند که برود توی دادگاه دفاع کند. ولی این به‌عنوان وکالت نیست. این‌ها اجیر می‌کنند بعضی‌ها را نه وکیل می‌کنند. نه، اجیر می‌کنند. پول به او می‌دهند اجیر می‌کنند می‌گویند برو آن‌جا دفاع کن نه به‌عنوان وکیل. اگر وکیل هم اسمش را می‌گذارند می‌گویند وکالت، این مسامحه است. پس شما یک موردی نمی‌توانید

بیاورید که حتمی باشد نقض کنید جواب نقضی بدهید. نه، این‌ها اجراء هستند، این‌ها کارگردان هستند. کارگر هستند. مثل کارگری استخدام می‌کنند یک کارگری را برای بیاید مثلاً عملگی کند، یک کاری را انجام بدهد، این هم همین است. می‌فرماید نه، این جوری نیست. برای این‌که وجداناً می‌بینیم که این‌جا نمی‌گویند این یک کارگری است می‌گوید من وکیل هستم. و اصلاً شغلم این است. اصلاً به او می‌گویی تو کارگر هستی یا فلان هستی بدش می‌آید. کارگر رسمی دادگستری را می‌گیرد می‌گوید برو آن‌کار را بکن. می‌گوید من عنوان وکیل دارم. من، کی من کارگر هستم؟ می‌فرمایند «وإن ادعی» حالا اگر ادعا بشود این‌جا که این عمل که مدراء می‌آیند کسانی را برای دفاع می‌فرستند به دادگاه‌ها، این عمل درحقیقت استئجار شخص است. اجیر کردن شخص است برای شخص ما است، برای دفاع از حقوق شرکت. اگرچه در ظاهر نامیده می‌شود به وکالت و نامیده می‌شود به آن‌کار، به وکالت، به آن شخص، به وکیل «فإننا» اگر «وإن ادعی» اگر چنین ادعایی بشود در مقابل گفته‌ی ما، فإننا نجیب عن ذلك بالقول: ما جواب می‌دهیم از این حرف به این سخن که آن سخن چیه؟ «إننا وجداناً لا نجد أی فرق بین هذه الوكالة و بین سائر الوكالات الأخری». ما می‌بینیم هیچ فرقی بین این و سایر وکالات نیست. مثلاً آن‌جایی که از طرف یک آدم وکیل می‌کنند برود دادگاه. یا یک آدمی خودش می‌آید وکیل می‌گیرد می‌رود ... که الان مرسوم است دیگه که اشخاص وکیل می‌گیرند توی دادگاه‌ها. و یک قسمتی از وکلاء هم که اصلاً اجباری است دیگه. یعنی قانون می‌گوید حتماً باید وکیل بگیرید. خب الان این وکیل است دیگه. هیچ وجداناً ما فرقی بین این آدم و آن آدمی که از طرف بانک مثلاً وکیل شده نمی‌بینیم که آن‌جا را بگوییم اجیر است این‌جا را بگوییم وکیل است. یا همین یک آدم هم از طرف زید برای زید رفته دارد توی دادگاه وکالت دارد هم از طرف بانک. می‌گوییم آقا، آن ساعتی که می‌روی آن‌جا حرف می‌زنی تو وکیل هستی، آن ساعتی که این‌جا حرف می‌زنی تو چی؟ وکیل نیستی بلکه اجیر هستی. نه، وجداناً می‌بینیم با همدیگر فرقی نمی‌کند. می‌فرمایند که «إننا وجداناً لا نجد أی فرق بین» این وکالت که برای شخص اعتباری است و بین سائر وکالات دیگری که از اشخاص طبیعی و حقیقی است. می‌بینی فرقی واقعاً می‌بینی نیست. «وإذا ادعی بأن هذا الشخص وکیل المدير نفسه، لکن لا بعنوان أنه شخص

خاص»، حالا اگر بیاید یک توجیه دیگر بخواهید بکنید برای این مورد نقض ما. بیاید بگویید آقا، این جاها درحقیقت این آدم‌هایی که مدیر اتخاذ می‌کند و می‌فرستد دادگاه، این‌ها وکیلان خودش هستند نه وکیل آن شخص اعتباری. وکیل خود مدیر هستند این‌ها. البته نه به‌عنوان شخص، به‌عنوان جایگاه مدیریت. فلذا اگر این مدیر فوت شد یا استعفاء داد یا کنار رفت به علی‌ای نحو، آن وکالت هست باطل نمی‌شود. چون آن مال دادگاه، مال چیه؟ مال جایگاه مدیریت است. آن جایگاه که باقی است. اگر این حرف را بزنید جواب این است که این هم خلاف وجدان است که هیچ‌وقت مدیر نمی‌گوید این وکیل من است. پس... و باز گفته نمی‌شود این وکیل جایگاه مدیریت است. نه، همه می‌گویند این وکیل بانک است.

س: جایگاه مدیریت هم شخص اعتباری است؟

ج: بله؟

س: خود جایگاه مدیریت ..

ج: اما مال نه آن شخص ... چون

س: ...

ج: بله، خوب حرفی زدید. اما یک فرقی هست. یک وقت شخص اعتباری‌ای ما داریم که مصداقش و فردش اراده دارد. آدم است. یک وقت نه، اصلاً چیزی است که محضاً اعتباری است. یعنی حتی مصداقاً هم اعتباری است.

س: ??

ج: بله آقا؟

س: این سیره عقلاء که شما فرمودید ?? با این شخص اعتباری ?? پس چرا ?? شورای نگهبان ?? تشخیص مصلحت ?? با این که امام را لااقل صد و بیست سی کشور ?? دارند ولی ایران ?? قبول نمی‌کنیم. می‌گوییم باید ببینیم مطابق شرع هست یا نیست؟

ج: خب حالا این چه ... بله، خب ایران چون ...

س: ...

ج: نظام، این نظامی که این‌جا انقلاب شده و مردم انتخاب کردند و حضرت امام قدس سره رهبری معظم است. بعد این‌ها را تنفیذ کردند خب این شکل است که رضای خدای متعال ان شاءالله در آن باشد و شرع مراعات بشود. یعنی مرضی حق تعالی باشد. از آن طرف مردم هم دخالت داشته باشند به این‌که وکلای مردم، منتخبین مردم، حالا بلاواسطه یا مع‌الواسطه، آن‌ها تصمیم بگیرند دیگه، بالاخره چاره‌ای که جز این نیست. مردم همه که نمی‌توانند بیایند این کارها را انجام بدهند.

س: ?? ایران چرا باید ?? فقهای عالم??

ج: نه، فقهای عالم این را دارند ... نه، آقای عزیز؛ وکلاء، این‌که پس شخص اعتباری می‌تواند وکیل داشته باشد، یعنی مدیران می‌توانند وکیل بگیرند توی ایران هم می‌توانند وکیل بگیرند. ایران هم فرقی نمی‌کند با جای دیگر. ایران هم می‌گوید می‌تواند وکیل بگیرد. می‌تواند غیر از این است که باید بگیرد. یا یک‌جا مصلحت نیست. یا یک‌جا خلاف شرع می‌شود. یک مفسد دیگری بر آن ... آن‌جا که می‌گفتند؛ آقایانی که اشکال می‌کردند و اشکال‌شان این بود که می‌گفتند الان ما در تحریم هستیم. وابسته شدن به آن‌جا، آن‌ها از ما یک چیزهایی می‌خواهند، ما باعث می‌شود که تحریم‌هایی که می‌توانیم دور بزیم نتوانیم دور بزیم. اشکال آن‌ها این بود. حالا درست است؟ آن بحث دارد خودش که درست است یا درست نیست. آن حرف آن‌هایی که اشکال می‌کردند اشکال‌شان این بود که ما در یک وضعیت ویژه‌ای قرار گرفتیم. اگر به آن‌جا متصل بشویم آن‌ها یک شرائطی دارند، آن‌ها یک خصوصیات دارند می‌آیند اعمال می‌کنند آن خصوصیات را، آن وقت وقتی آن خصوصیات را اعمال کردند دست ما بسته می‌شود برای دور زدن تحریم‌ها. از این جهت می‌گفتم که این باعث می‌شود که ما نتوانیم. آن‌ها می‌گفتند اگر این‌ها را بکنیم دیگه سپاه هم نمی‌تواند توی بانک‌ها چی داشته باشد. فلان‌جا هم نمی‌تواند داشته باشد. فلان‌جا هم نمی‌تواند چون آن‌ها می‌آیند این‌ها را محاسبه می‌کنند. این‌ها را بررسی می‌کنند. از این جهت می‌گفتند. چون الان یه صلاح ما نیست که الان، به صلاح مملکت الان نیست. حالا این مناقشه بین دو نظریه بود. در هر دو نظریه هم آدم‌های متدین و باسواد وجود



داشتند. نه این‌ها عناد به مملکت و مسائل مملکت دارند نه آن‌ها. بحث مباحثه علمی است بین اهل تخصص است و خب مثل در مجمع تشخیص است. آن هم که جای رأی‌گیری است دیگه. مباحثات انجام می‌شود. توی مجلس هم مباحثات انجام می‌شود. بعد رأی‌گیری می‌کنند. دیگه این هم نظام عقلائی است دیگه. چه کار کنند بالاخره دیگه؟ وقتی دوتا نظریه وجود دارد راهش همین است که مباحثه انجام بشود. وقتی مباحثات انجام شد حالا دیگه رأی اکثریت هر چی شد به آن عمل بکنند.

س:؟؟ عقلاء هم نظرشان این است توی بحث ۲۰۳۰ هم عقلائی؟؟

ج: عقلاء نه، عقلاء مطلق نیست. عقلاء نظر ... نه، دوتا مسئله نباید خلط بشود. عقلاء نظرشان این است که مدیران می‌توانند، می‌توانند چه کار کنند؟ وکیل بگیرند. اما شرط ندارد. شرط دارد؟ اولاً وکیلی که می‌گیری نباید وکیل معاند باشد. ثانیاً یک‌جایی صلاح تو نیست وکیل بگیر می‌خوب نگیر. این‌طور نیست که علی‌الاطلاق بگوید. اصل معنای فی‌الجملة، اصل این‌که می‌شود وکیل بگیرد مدیر، این عقلائی است. اما معنای عقلائی بودن این نیست که در تمام فروض و در تمام حالات، نه، خب باید ملاحظه بکند. مثلاً حالا می‌خواهد یک وکیل بگیرد برای یک دعوایی که در خارج مثلاً توی دیوان لاهه؟؟ می‌گوید آقای صهیون را نباید بروی بگیر. می‌گوید آقا، عقلاء می‌گویند. عقلاء کی گفتند که این بی‌در و دروازه است؟ عقلاء گفتند باید حساب بکنی. کسی که معلوم است با ایران معاند است، صهیونیست است، که او که نمی‌گوید برو او را بگیر. عقلائی عالم که این را نمی‌گویند که. نمی‌گوید برو دشمنت را وکیل کن برای یک‌جایی که معلوم است دفاع درست از تو نمی‌کند که. این خلط نباید بشود این‌ها با همدیگه. خب می‌فرمایند که «وإذا ادعی بأنّ هذا الشخص وکیل المدير نفسه»، این کسی که مدیر می‌آید وکیلش می‌کند برود توی دادگاه، که شما به او دارید اشکال تقضی می‌کنید، جواب تقضی می‌دهید، این وکیل چیز که نیست. وکیل شخص اعتباری نیست. وکیل خود مدیر است. البته «لکن لا بعنوان آنه شخص خاص». نه به‌عنوان این‌که این آقای مدیر، آقای زید پسر عمرو است نه «بل بعنوان کونه مدیراً» به‌عنوان این‌که این مدیر این‌جا هست. «ولذا تبقى الوكالة بعد قیام شخص آخر مقامه»، خب «مع الأخذ بعین الاعتبار هنا أنّ العنوان الکلی» با گرفتن این مطلب که به‌عنوان

مدیر است نه به‌عنوان آن شخص اعتباری، با گرفتن این مطلب به عین اعتبار و ذهن، این عنوان کلی «آنّ العنوان الکلی هو المدير الذی تبقی وکالته علی حالها مع انتقاله» عنوان کلی عبارت است از آن مدیر، آن مدیری که «تبقی وکالته علی حالها» با انتقال آن مدیر از این منصب به یک‌جای دیگر. خب آن باقی است فلذا این هم می‌شود وکیل او. «فإننا نقول فی الجواب عن ذلک»: از این حرف آخر جواب می‌دهیم به این‌که «إنّ هذا مخالف للواقع الخارجی الذی یعتبر» آن واقع خارجی که یُعتبر در آن واقع خارجی، این شخص وکیل خود شرکت نه وکیل مدیر، نه به‌عنوان شخص نه به‌عنوان کلی مدیر نه. همه می‌گویند آقا، این وکیل بانک است. این وکیل آن شرکت است. پس بنابراین این هم نیست. این مطلب دوم هم درست نیست. بنابراین ما سدّ ثغور کردیم اشکال نقضی را فعلاً که این اشکال نقضی وارد است. نه این‌که بگوییم او اجیر است و وکیل نیست درست نیست نه این‌که بیاییم بگوییم نه، این وکیل مدیر است نه وکیل آن شخص اعتباری، این هم درست نیست. اما در نهایت آیا این جواب درست است یا نه؟ اشکال می‌کنند. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهیرین. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

سلام علیکم. حال تان خوب است؟

پایان